

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



دانشکده علوم انسانی

گروه فلسفه و ادیان

پایان نامه جهت اخذ درجه کارشناسی ارشد

در رشته فلسفه و کلام اسلامی

عنوان:

بررسی و تحلیل انتقادات امام خمینی(ره) بر شرح فصوص الحکم قیصری

استاد راهنما:

دکتر حسن رضا زاده

بوسیله:

یاسر جهانی پور

خرداد ماه ۱۳۹۰

تقدیم به:

ختم العرفا و المجتهدين

نائب خاتم الاولياء المحمديين

حضرت امام روح الله الخميني - روحى له الفداء-

همو كه شمع وجودش همچو پروانه اى

بر گرد نور الله بسوخت

و تاركى عالم ناسوت را

با نور لاهوتى خود به اتم مراتب روشنايى بدل ساخت.

روحش شاد.

تقدیر و تشکر

پس از حمد و سپاس خداوند احد و واحد، لازم است در این تحقیق که پس از دو سال به اتمام رسیده و مشتمل بر مطالب عالی و مهم عرفانی است، از زحمات دو استاد عزیز، جناب آقای دکتر حسن رضا زاده به عنوان استاد راهنما و جناب آقای دکتر احسان قدرت الهی به عنوان استاد مشاور بنده تشکر و قدردانی کافی و وافی را بنمایم. همچنین لازم است از جناب آقای دکتر مهدی دشت بزرگی به عنوان مشوق خود در تحریر این رساله قدردانی خاص بنمایم. در آخر توفیق روز افزون تمام اساتید خویش را از درگاه خداوند خواهانم.

فهرست مطالب

۱	چکیده:.....
۲	مقدمه
۲	۱- تعریف عرفان و مراتب آن
۵	۲- محی الدین عربی و مکتب عرفانی اش
۹	۱-۲- آثار ابن عربی
۲۱	۲-۲- بررسی آراء ابن عربی
۲۴	۱-۲-۲- جزئیاتی درباره آراء ابن عربی
۲۴	۱-۱-۲-۲- ماهیت علم
۲۵	۲-۱-۲-۲- وحدت وجود
۲۹	۳-۱-۲-۲- انسان کامل
۳۱	۴-۱-۲-۲- ختم ولایت
۳۸	۳- شیوه نگارش تحقیق
۴۲	فصل اول: انتقادات امام خمینی بر فصل اول از مقدمه
۴۲	۱-۱- شناخت دو اسم الرحمن و الرحیم
۴۲	۱-۱-۱- درباره مراتب اسماء الله
۴۴	۲-۱-۱- امهات اسماء
۴۵	۳-۱-۱- ظهور دو اسم الرحمن و الرحیم
۴۶	۴-۱-۱- نقل و نتیجه
۴۹	فصل دوم: انتقادات امام خمینی بر فصل دوم از مقدمه
۴۹	۱-۲- تقسیمات اسماء
۵۱	۱-۱-۲- بیان محی الدین عربی در کتاب انشاء الدوائر درباره تقسیمات اسماء
۵۱	۲-۱-۲- ذکر یک نکته از کلام شیخ اکبر
۵۲	۳-۱-۲- کلام حضرت امام خمینی (ره) در تقسیم بندی اسماء
۵۵	فصل سوم: انتقادات امام خمینی بر فصل سوم از مقدمه
۵۵	۱-۳- بررسی مسأله جعل از نقطه نظر عرفانی
۵۶	۱-۱-۳- حقیقت وجود از نقطه نظر عرفانی
۵۷	۲-۱-۳- دیدگاه قیصری، پیرامون مسأله جعل
۶۰	۳-۱-۳- دیدگاه امام خمینی (ره) پیرامون مسئله جعل

۶۴	۳-۱-۴- آیا اعیان، وجودات خاصه علمیه اند؟
۶۷	۳-۲- نگاهی به کلام منقول از امیرالمؤمنین (ع)
۷۰	۳-۲-۱- بیان قیصری در شرح کلام امیرالمؤمنین
۷۳	فصل چهارم: انتقادات امام خمینی بر فصل چهارم از مقدمه
۷۳	۴-۱- درباره جوهر و عرض
۷۳	۴-۱-۱- تعریف جوهر
۷۶	۴-۱-۲- حقیقت جوهر از دو منظر عرفانی و فلسفی
۷۷	۴-۱-۳- امتیاز جواهر از یکدیگر
۷۸	۴-۲- درباره تعیین حقیقتی از غیر خود
۸۱	۴-۲-۱- در مظاهر متجلی از حق
۸۴	۴-۲-۲- نقل و نتیجه
۸۶	فصل پنجم: انتقادات امام خمینی بر فصل پنجم از مقدمه
۸۶	۵-۱- حضرات و عوالم وجود
۸۷	۵-۱-۱- معنای عالم در لغت و اصطلاح
۸۸	۵-۱-۲- معنای حضرت در لغت و اصطلاح
۸۸	۵-۱-۳- تعداد عوالم و حضرات وجود
۸۹	۵-۱-۴- تعداد عوالم وجود از دیدگاه عرفا
۹۳	۵-۱-۵- عوالم وجود از دیدگاه قیصری و انتقاد امام خمینی بر او
۹۷	۵-۲- تفسیر عرفانی ام الكتاب
۹۷	۵-۲-۱- ام الكتاب در قرآن
۹۹	۵-۲-۲- اشارهای اجمالی به مرتبه قضا و قدر
۱۰۴	۵-۲-۳- نقل و تحقیق کلام قیصری
۱۰۶	۵-۲-۴- اطلاع بر اسرار قدر و اجرای احکام
۱۰۹	فصل ششم: انتقادات امام خمینی بر قیصری در مقدمه فصوص
۱۰۹	۶-۱- مراتب حمد
۱۰۹	۶-۱-۱- تعریف حمد و مراتب آن در عالم غیب
۱۱۱	۶-۱-۲- مراتب حمد برای سالکان
۱۱۳	۶-۱-۳- مراتب حمد حامدان در کلام قیصری
۱۱۵	۶-۲- معنای حکمت
۱۱۸	۶-۲-۱- بیانی از قرآن پیرامون حکمت
۱۱۹	فصل هفتم: انتقادات امام خمینی بر قیصری در فص آدمی
۱۱۹	۷-۱- کلام خداوند از دیدگاه متکلمین

- ۱۲۱-۱-۷- شرح کلام نفسانی از دیدگاه اشاعره.....
- ۱۲۲-۲-۷- شرح کلام خداوند از دیدگاه امامیه.....
- ۱۲۲-۳-۷- انتقاد از کلام اشاعره.....
- ۱۲۳-۴-۷- انتقاد از کلام عدلیه.....
- ۱۲۵-۵-۷- کلام خداوند از دیدگاه عرفا.....
- ۱۲۵-۱-۵-۷- تعریف وحی در لغت و اصطلاح.....
- ۱۲۷-۲-۵-۷- مراتب وحی.....
- ۱۲۹-۳-۵-۷- بالاترین مرتبه وحی.....
- ۱۳۱-۴-۵-۷- حقیقت کلی کلمات الله.....
- ۱۳۴-۶-۷- نقل کلام قیصری.....
- ۱۴۰-۲-۷- اسماء حاکم بر مظاهر دنیوی و اخروی.....
- ۱۴۲-۱-۲-۷- نگاه شیخ اکبر (ره) و قیصری به دو اسم الاول و الاخر.....
- فصل هشتم: انتقادات امام خمینی بر قیصری در فصّ نوحی.....**
- ۱۴۶-۱-۸- تشبیه و تنزیه.....
- ۱۴۷-۱-۱-۸- مراتب تشبیه و تنزیه.....
- ۱۴۸-۲-۱-۸- درباره اسفار اربعه و تطبیق آن با مراتب فوق.....
- ۱۵۳-۱-۲-۱-۸- نتایج حاصل از اسفار اربعه برای سالک.....
- ۱۵۷-۲-۲-۱-۸- کلام آقا محمد رضا قمشهای (ره) در اسفار اربعه.....
- ۱۵۸-۳-۲-۱-۸- کلام سید حیدر آملی (ره) در اسفار اربعه.....
- ۱۵۹-۳-۱-۸- نقل کلام محی الدین عربی (ره).....
- ۱۶۳-۲-۸- مقایسه مالکیت خداوند با مالکیت بندگان.....
- ۱۶۴-۱-۲-۸- دو تفسیر برای مالک یوم الدین.....
- ۱۶۵-۲-۲-۸- شرح عبارات محی الدین.....
- ۱۶۷-۳-۸- تحقیق در رابطه با دو مقام تلوین و تکوین.....
- فصل نهم: انتقادات امام خمینی بر قیصری در فصّ ادیسی.....**
- ۱۷۴-۱-۹- چستی کلی طبیعی واحکام آن.....
- ۱۷۶-۱-۱-۹- فرق کل با کلی.....
- ۱۷۹-۲-۱-۹- اختلاف بین شیخ الرئیس و رجل همدانی در کلی طبیعی.....
- ۱۸۲-۳-۱-۹- کلام قیصری و انتقاد امام خمینی بر او.....
- فصل دهم: انتقادات امام خمینی بر قیصری در فصّ ابراهیمی.....**
- ۱۸۴-۱-۱۰- مراتب کمال قرب.....
- ۱۸۴-۱-۱-۱۰- ولایت و مراتب آن.....
- ۱۹۰-۲-۱-۱۰- رابطه بین حق و خلق در مقام قرب و معرفت.....

۱۹۲	۱۰-۱-۳- بیان قیصری و انتقاد امام خمینی بر او
۱۹۳	۱۰-۲- تفسیر آیه اول از سوره توحید
۱۹۸	فصل یازدهم: انتقادات امام خمینی بر قیصری در فصّ اسحاقی
۱۹۸	۱۱-۱- تأملی در عالم مثال
۲۰۳	۱۱-۱-۱- کلام محی الدین (ره) پیرامون رؤیای ابراهیم و شرح قیصری
۲۰۶	۱۱-۲- بررسی روایتی در فضیلت عمر
۲۰۶	۱۱-۲-۱- نقل روایت و بررسی اجمالی سند آن
۲۰۸	۱۱-۲-۳- بررسی عرفانی حدیث
۲۱۰	فصل دوازدهم: انتقادات امام خمینی بر قیصری در فصّ سلیمانی
۲۱۰	۱۲-۱- کیفیت انتقال تخت سلیمان
۲۱۱	۱۲-۱-۱- تعریفی از مقام ولایت
۲۲۴	۱۲-۱-۲- ولایت انسان کامل
۲۲۶	۱۲-۱-۳- ولایت سلیمان و آصف
۲۳۱	۱۲-۱-۴- ذکر کلام شیخ اکبر و حضرت امام خمینی (ره)
۲۳۴	۱۲-۲- علم انبیاء الهی
۲۳۵	۱۲-۲-۱- شرحی از مقام نبوت
۲۳۹	۱۲-۲-۲- مراتب انباء و انبیاء
۲۴۳	۱۲-۲-۳- نقد کلام شیخ توسط امام خمینی و انتقاد بر امام (ره)
۲۴۷	نتیجه گیری
۲۴۹	فهرست منابع

چکیده:

به عقیده بسیاری پایه گذار عرفان نظری در میان متقدمین و متاخرین کسی جز شیخ کبیر محی الدین عربی نیست. دو تالیف مهم و اصلی ابن عربی یکی فتوحات مکیه و دیگری فصوص الحکم است. محقق قیصری یکی از شارحان فصوص است. او ابتدا در مقدمه ای با دوازده فصل نکات کلیدی را مختصر بیان نموده و با زیبایی خاص و عباراتی کوتاه و عالی مطالب عرفانی را روایت نموده است. بر همین شرح قیصری حواشی مختلفی نگاشته شده است که یکی از آنها که البته ناتمام است مربوط به حواشی امام خمینی است.

مجموع حواشی امام خمینی بر قیصری، در مقدمه فصوص الحکم بیست و چهار حاشیه است که نه حاشیه آن مشتمل بر انتقادات مهم و مابقی بیشتر حالت شرح و توضیح دارد. در متن نیز، حضرت امام صد و نود و نه حاشیه دارد که این حواشی تا ابتدای فصل حکمة جلالیه فی کلمة یحیویة، پایان می پذیرد. بنابراین بطور میانگین هر فسی شامل ده حاشیه است که با احتساب هشت تای آخری، باید لااقل هشتاد حاشیه دیگر بر حواشی فوق اضافه می شد؛ بنابراین این احتمال که بگوییم، هشت فص باقیمانده از شرح قیصری از نظر امام بدون حاشیه بوده، منتفی است و لذا حواشی امام تا همینجا به دلایلی تمام شده است. از میان این حواشی تقریباً پنجاه حاشیه حالت نقدگونه دارد. در این تحقیق سعی شده است مبانی هر دو ایشان مورد بررسی قرار گرفته و انتقادات امام خمینی شرح داده شود تا جایی که روشن شود انتقادات امام تا چه اندازه به قیصری وارد است

کلیمات کلیدی: ابن عربی، قیصری، امام خمینی، انسان کامل

مقدمه

رایج ترین مکتب و مرام و روش فکری که در بین همه ملت‌ها شناخته شده است روشی است که برای کشف حقایق جهان و پیوند انسان با حقیقت، فقط به عقل و استدلال بسنده نمی‌کند؛ بلکه به نیروهای ذوق و اشراق و وصول و اتحاد تکیه دارد و برای نیل به این مراحل اعمال و دستوراتی را به کار می‌گیرد. جای پای چنین طرز تفکری را در گستره تاریخ حتی در آثاری کاملاً ابتدایی و ساده می‌توان یافت.

در این مکتب فقط به علم تکیه نمی‌شود، بلکه تلاش و کوشش و جد و جهد مستمر اصل عمل را شکل می‌دهد؛ زیرا علم خود نتیجه و محصول تلاش و کوشش است. برای رسیدن به شناخت و آگاهی عرفانی باید مراحل از سیر و سلوک را با تلاش پشت سر گذاشت و از مرتبه و درجه‌هایی گذشت و در مسیر زندگی عارفانه هم از علم و هم از عمل تجربه اندوخت. لذا با این دیدگاه است که عرفان در دو بخش باید مورد مطالعه قرار گیرد.^۱

۱- تعریف عرفان و مراتب آن

برای عرفان تعاریف زیادی ذکر شده است که اغلب جامع هر دو مرتبه نیست؛ بلکه بیشتر یا ناظر به جنبه عملی آن و یا جنبه نظری اش است. تنوع و تعدد این تعاریف بیشتر به حالات و مقامات عارفان و نیز منازل و مراحل آن مربوط می‌گردد.

عرفان در لغت به معنی شناختن، معرفت، وقوف به دقایق و رموز چیزی است که مقابل علم سطحی و قشری قرار دارد؛ اما در اصطلاح یافتن حقایق اشیا به طریق کشف و شهود می‌باشد. به عبارت بهتر عرفان شناخت حقایق است البته به طریق کشف و شهود.^۲

۱. فروهر، نصرت الله، کارنامه تصوف، تهران، نشر افکار، ۱۳۸۷ش ص ۳۴

۲. معین، محمد، فرهنگ فارسی، تهران، انتشارات امیر کبیر، ۱۳۷۱ش، ج ۲ ذیل مدخل عرفان

ابزار شناخت مختلفی در معرفت اشیا و علم به حقایق و هستی دخالت می کند. حس، اولین و ساده ترین ابزار است. شناختی که از این طریق برای انسان حاصل می شود اغلب محدود و سطحی است. ابزار شناخت دیگر عقل است. شناخت عقلی برای موارد خارج از حسیات بوده و به همین دلیل شناختی برتر و گسترده تر از شناخت حسی است؛ اما دل ابزار شناختی فراتر از هر دوست که نه پای حس بدان می رسد و نه پای عقل ولذا از هر دو برتر است. طریقی که دل حقایق را از آن کشف می کند، طریق کشف و شهود است.^۱

اگر موجودات عالم را به دو دسته مادی و مجرد تقسیم کنیم، ابزار شناخت موجودات مادی از طریق حواس ظاهری است زیرا حواس می تواند موجودات محسوس را شهود نماید که البته شهود حسی خواهد بود. لکن شناخت موجودات مجرد تنها با عقل صورت می گیرد صور معقول و ماهیات در ذهن مدرکی است که مدرک آن عقل است. اما شهود حقایق مجرد تنها با دل ممکن است و شهود قلبی نامیده می شود. به عنوان مثال عقل می تواند وجود فرشتگان را اثبات کند اما چون استدلال محل اما و اگر دارد، ممکن است محل ردّ و قبول واقع شود لکن اگر کسی فرشته را با چشم خود ببیند یا از طریق الهام و کشف، وجودش برای او اثبات شود اگر همه بگویند که فرشته ای وجود ندارد، او چون خود او را دیده و با چشم دل ادراک نموده، یقین به وجود او خواهد داشت و از اینجاست که گفته می شود، شهود قلبی کاملتر از شناخت دو ابزار ادراک قلبی است.^۲

با این توضیحات بهتر است معرفت حاصل از عقل را فلسفه و کشف و شهود حاصل از دل را عرفان بنامیم. عین القضاة همدانی آورده است: «نتیجه و هدف استدلال عقلی (ادراک) است در صورتی که هدف و نتیجه بصیرت (وصول) است»

ابن سینا در نمط نهم اشارات و تنبیهات در تعریف عرفان می نویسد: «آغاز عرفان

۱. اسدی گرمارودی، محمد، عرفان در سخنان معصومین، مجله آینه معرفت، تابستان ۱۳۸۵، شماره هشتم، ص ۱۲۱
۲. مفید این معنا روایتی است که شیخ کلینی در جلد سوم از کتاب کافی ص ۹۰ آورده است. پیامبر (ص) از حارثه بن مالک بن نعمان انصاری پرسیدند؟ در چه حالی؟ او در جواب گفت: مومن حقیقی ام. رسول خدا فرمودند که نشانه آن چیست؟ گفت: گویا عرش پروردگار را می بینم.. و گویا اهل بهشت را در بهشت، متنعم دیده و ناله دوزخیان را می شنوم. رسول خدا فرمودند: بنده ای که خدا دلش را نورانی فرموده بصیرت یافتی پس ثابت باش.

جداسازی ذات از شواعل و تکان دادن آثار آن شواعل و رها کردن همه چیز و درگذشتن و عمیق شدن در جمیع صفات حق برای ذات مرید صادق و وصول به حقیقت واحد آنگاه وقوف به کمال است.^۱

همچنین امام خمینی در تعریف عرفان می‌نویسد: «عرفان عبارت از معرفت خدا و شئون ذاتی و تجلیات اسمائی و افعالی او در حضرت علمیه و غیبیه با یک نوع مشاهده حضوری است. همچنین علم حضوری داشتن به کیفیت صفاتی و مراودات و نتایج الهی در حضرات اسمائی و اعیانی.»^۲

نتیجه مباحث بالا آن شد که عرفان مشتمل بر دو مرتبه نظری و عملی است. عرفان عملی عبارت است از انجام یک سلسله اعمال و اجرای برنامه دقیق و سخت و پر مشقت برای گذشتن از مراحل و منازل و رسیدن به مقامات و احوالی است که در مسیر دست یافتن به آگاهی و شناخت عرفانی و رسیدن به مقام توحید و فنا آن را طریقت نامیده اند.

در مرتبه نظری یا علمی برای عارف، علم به حق، از حیث اسماء و صفات و افعال و مظاهر، و علم به احوال مبدأ و معاد و به حقایق عالم و چگونگی بازگشت آن حقایق به حقیقت واحدی که همان ذات احدیت است، حاصل می‌شود. بی شک بسیاری از حقایق این علم جز با طریق سلوک و عرفان عملی حاصل نمی‌شود و لذا از مهمترین اثرات عرفان عملی، دسترسی به عرفان نظری است.^۳ در مرتبه عرفان عملی، سالک، طریق سلوک و مجاهده برای رها ساختن نفس از تنگناها و قید و بند دنیا و آخرت و پیوستن به مبدأ خود را پیموده و نورانیت قلبی به دست می‌آورد. نتایج حاصل از بدست آوردن این نورانیت، علم به مراحل و مراتب و درجات سلوک و کیفیت پیمودن راه است و لذا قدرت برای هدایت سالکان مبتدی برای او بدست خواهد آمد.

۱. ابن سینا، اشارات و تنبیهات، دفتر نشر کتاب، ۱۴۰۳ق، ج ۳ ص ۳۸۸

۲. امام خمینی، حاشیه بر مصباح الانس، انتشارات مولی، ۱۳۷۴ش، ص ۵۵

۳. ر. ک. آشتیانی، سید جلال الدین. شرح مقدمه قیصری بر فصوص الحکم. بوستان کتاب ۱۳۸۴ ص ۱۰۴

۲- محی الدین عربی و مکتب عرفانی اش

به جرأت می‌توان گفت: پایه گذار عرفان نظری، در میان متأخرین و متقدمین کسی جز شیخ کبیر، محی الدین ابن عربی طائی اندلسی نیست. پس از او عارفان هر چه گفته و نوشته‌اند از اقتباسات عرفانی او و به برکت تعالیم اش بوده است.

ابوبکر محمد بن علی بن محمد بن احمد بن عبدالله بن حاتم طائی در شب دوشنبه هفدهم ماه رمضان المبارک سنه ۵۶۰ هجری قمری برابر با بیست و هشتم ژوئیه سال ۱۱۶۵ میلادی در بلده مرسیه (Murcia) از شهرهای اندلس در خانواده جاه و جلال و زهد و تقوی متولد شد. زمان تولدش مصادف بوده است با عهد خلافت المستنجد بالله (سی و دومین خلیفه عباسی).^۱

ابن عربی پس از گذراندن سالهای نخستین عمر خود در زادگاهش مرسیه در هشت سالگی در سال ۵۶۸ هجری همراه با خانواده اش، به شهر اشبیلیه پایتخت اندلس انتقال یافت و تا سال ۵۹۸ در آنجا ماندگار شد و تربیت کامل دینی و ادبی یافت. نخست قرآن را بیاموخت و آنگاه در محضر استادان وارد و مدرسان ماهر که در آینده به نامشان اشارتی خواهیم کرد، به کسب ادب، اخذ حدیث و فراگیری سایر رشته‌ها و شاخه‌های علوم و معارف زمانش همت گماشت و از برکت الهی و عنایت ربانی و در اثر هوش و استعداد فطری، سرآمد اقران و انگشت نمای همگان گردید. اهمیت مقامش در ادب، توجه حکومت اشبیلیه را به وی جلب کرد و در نتیجه به عنوان دبیری و کاتبی در دستگاه حکومت به کار گمارده شد. در این شهر گویا پس از اشتغال به کار دولتی و در زمان حیات پدرش با زن شایسته و عارفش به نام مریم ازدواج کرده است.^۲

درباره نخستین انگیزه‌هایی که ابن عربی را به سوی عرفان و تصوف کشانده بوده است، آگاهی چندانی در دست نیست، اما می‌دانیم که در اندلس دوران نوجوانی و جوانی وی،

۱. محی الدین عربی، الفتوحات المکیه، دار صادر، ۱۴۰۵ق (۴ جلدی) ج ۴ ص ۲۰۷

۲. جهانگیری، محسن. محی الدین بن عربی چهره برجسته عرفان اسلامی، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۶۷ش، ص ۱۳

گرایشهای عرفانی و نیز محافل شیوخ تصوف و مریدان ایشان اندک نبوده است. ابن عربی، بنا بر گفته خودش در ۵۸۰ق/۱۱۷۴م به «طریقت عرفان» داخل شده و نخستین کسی که با وی در طریق الله روبه‌رو شده، ابوجعفر احمد عرینی است که در آغاز آشنایی ابن عربی با طریقت عرفان به اشبیلیه آمده و ابن عربی نخستین کسی بوده که به دیدار او شتافته است. ابن عربی زندگانی خود را پیش از داخل شدن به طریقت، زمان جاهلیت خود می‌نامد.

محی الدین علی‌رغم ارادت فراوان نسبت به ابوالعباس عرینی، اما در برخی موارد ساز مخالفت با او نواخته و آرای او را نمی‌پذیرد و احياناً موجب آزارش شده است؛ ولی به گفته خودش این در بدایت امر و آغاز کارش بوده است. از جمله کراماتی که ابن عربی برای او نقل میکند آنکه می‌گوید: میان ما و شیخ ما ابوالعباس عرینی رحمه الله مسأله‌ای پیش آمد و آن در حق کسی بود که پیامبر به ظهورش مژده داده بود؛ او به من گفت که آن کس فلان بن فلان است و برای من کسی را نام برد که او را به نام می‌شناختم و خودش را ندیده بودم ولی پسرعمه او را دیده بودم. من درباره او توقف کردم و قول شیخ را در خصوص وی نپذیرفتم زیرا من به امر آن کس آگاه بودم، پس شیخ در باطن از من متأذی شد و من بدان واقف نبودم زیرا در بدایت امر بودم، از پیش وی به سوی خانه بازگشتم و در راه شخصی که وی را نمی‌شناختم با من مواجه شد و نخست بمانند دوست مهربانی به من سلام کرد؛ بعد خطاب به من گفت: ای محمد! شیخ ابوالعباس را در خصوص فلانی باور کن؛ پس همان کس که ابوالعباس ذکر کرده بود، نام برد. من مرادش را دانستم و گفتم بلی و در همان حین به جانب شیخ بازگشتم تا او را از ماجرا آگاه سازم و هنگامیکه بر وی داخل شدم او به من گفت: ای اباعبدالله! آیا من هنگامیکه برای تو مسأله‌ای ذکر کنم که خاطر تو از قبول آن خودداری می‌کند به خضر محتاج میشوم تا ظاهر شود و تو را بگوید فلانی را در آنچه برایت ذکر کرده تصدیق نما. پس به وی گفتم: همانا باب توبه مفتوح باشد؛ او گفت قبول توبه واقع است من دانستم که آن مرد خضر بوده باشد. از شیخ پرسیدم: آیا او خضر است؟ گفت: بلی او خضر است.^۱

۱. فتوحات مکیه، ج ۱ باب ۲۵ ص ۱۸۶

ابن عربی با زنی به نام مریم بنت محمد بن عبدون ازدواج کرده بود که از او چیزی نمی‌دانیم، اما بنا بر گواهی ابن عربی، او اهل باطن و از سالکان طریقت و هم مشرب شوی خود بوده است و ابن عربی از وی یک رؤیای عارفانه نقل می‌کند.

خود ابن عربی، در مرحله دیگری از زندگانش، صحنه دیدار خود را با فیلسوف ارسطو گرای بزرگ، ابن رشد تصویر می‌کند که بر آنچه گفته شد، گواه است. وی می‌گوید: «روزی در قرطبه به خانه قاضی آن شهر ابوالولید ابن رشد رفتم. وی خواهان دیدار من بود، چون چیزهایی از آنچه خداوند در خلوت بر من آشکار کرده بود، به گوشش رسیده بود و دچار شگفتی شده بود. بدین سان پدرم که از دوستان وی بود، به بهانه حاجتی مرا نزد وی فرستاد. من در آن هنگام نوجوانی بودم موی بر چهره نرویده و شارب برنیاورده. چون بر وی درآمدم، برای نشان دادن مهر و احترام به من، از جایش برخاست و مرا در آغوش گرفت. سپس به من گفت: آری! گفتم: آری. پس شادی او از اینکه من نیتش را فهمیده بودم، افزون شد. آنگاه من از آنچه انگیزه شادی او شده بود، آگاهی یافتم و گفتم: نه. در این هنگام ابن رشد خود را کنار کشید و رنگ چهره‌اش دیگر شد، [گویی] درباره اندیشیده خود دچار شک شده بود. سپس گفت: شما امر را در کشف و فیض الهی چگونه یافتید؟ آیا همان است که [عقل و] اندیشه نظری به ما داده است؟ به او گفتم: آری - نه! میان آری و نه، روحها به بیرون از موادشان پرواز می‌کنند و گردنها از بدنهایشان جدا می‌شوند! ابن رشد رنگش پرید، لرزه بر اندامش افتاد و نشست و می‌گفت: لاحول و لا قوه الا بالله، زیرا آنچه را من بدان اشاره کرده بودم، دریافته بود... و پس از آن روز ابن رشد از پدرم خواست که من بار دیگر با او گرد آیم، تا آنچه در اندیشه دارد، بر من عرضه کند [و بداند] که آیا [اندیشه‌های او] موافق [با برداشت من] است یا مخالف آن، زیرا وی از صاحبان اندیشه و نظر عقلی بود. سپس وی خدا را سپاس گزارد از اینکه در زمانی زندگی می‌کند که در آن کسی را دیده است که نادان به خلوت خود داخل می‌شود و اینگونه بیرون می‌آید، بی‌درسی و بحثی و مطالعه‌ای و خواندنی. وی سپس گفت: این حالتی است که ما [وجود] آن را اثبات کرده بودیم، اما کسی را که دارای آن شده باشد، ندیده بودیم. سپاس خدای را که من در زمانی هستم که در آن یکی از دارندگان این حالت

یافت می‌شود که قفلها را می‌گشاید. سپاس خدایی را که ویژگی دیدار با او را نصیب من کرد». سپس ابن عربی می‌افزاید که می‌خواسته است بار دیگر با ابن رشد دیدار کند، اما این دیدار دست نداده تا در ۵۹۵ق که در همان شهر قرطبه بر سر تابوت ابن رشد حاضر شده است.^۱ ابن عربی سالها پس از این دیدار و هنگامی که بخشی از فتوحات مکیه را می‌نوشته است، بار دیگر ابن رشد را به یاد می‌آورد. وی پس از انتقاد شدید از سخنگویان در حکمت که به درگاه پادشاهان و والیان نادان پناه می‌برند و حتی اینان آنان را تحقیر می‌کنند، از حکیمانی که به شناخت خدا از راه فیض الهی اختصاصی و خارج از آموختن درس معمولی، معتقدند و عقل را از لحاظ فکر و نظر در این راه ناتوان می‌بینند، به نیکی یاد می‌کند و می‌نویسد: «من از یکی از بزرگان ایشان که شنیده بود آنچه را خداوند از شناخت خود، بی‌نظر و خواندن، بلکه از راه خلوتی که با خدا داشته‌ام، بر من گشوده بود، در حالی که من اهل طلب [آموزش نظری] نبوده‌ام، شنیدم که می‌گفت: سپاس خدای را که در زمانی هستم که در آن کسی را دیدم که خداوند رحمتش را نصیب وی کرده و از نزد خود به وی دانش آموخته است»^۲

ابن عربی در مراحل سلوک و آموزش و اجتهاد عرفانی خود از شیوخ نامدار عصر خود بهره گرفته و زمانی را در خدمت آنان گذرانده است. وی احوال و مقامات این شیوخ را در جاهای پراکنده از فتوحات وصف می‌کند و نیز در دو نوشته خود رساله روح القدس فی محاسبه النفس و الدرء الفاخرة اوصاف ایشان و روابط خود را با آنان تصویر می‌کند. در رساله روح القدس از ۵۴ تن از شیوخی که با ایشان دیدار کرده است، نام می‌برد.

او پس از عمری ریاضت و عبادت همراه با تصنیف و تألیف کتاب که با وجود کبر سن هیچگاه از آنها غافل نشد، در شب جمعه بیست و هشتم ماه ربیع الاخر سال ۶۳۸ قمری برابر با ۱۶ نوامبر سال ۱۲۴۰ میلادی در شهر دمشق در خانه قاضی محی الدین محمد ملقب به زکی الدین در میان خویشان و پیروانش از دنیا رفت و در شمال شهر در قریه صالحیه در دامنه کوه

۱. محی الدین عربی، ص ۱۴-۱۵

۲. الفتوحات المکیه، ج ۱ ص ۳۲۵

قاسیون، در جوار قاضی محی الدین مذکور مدفون شد. سلاطین آل عثمانی به این عارف معروف، همواره به دیده احترام نگریسته و در اجلال و اعزازش کوشیده‌اند؛ زیرا پیروزیهای خود بر نصارا به ویژه فتح قسطنطنیه را از برکات انفاس وی دانسته و معتقد بوده‌اند که او از پیش به این فتح خبر داده بود. لذا چون سلطان سلیم خان وارد شام شد، به تعمیر قبرش پرداخت و در کنار آن مسجد و مدرسه بزرگی بنا نهاد و برایش اوقاف زیادی برقرار ساخت. به طوری که راویان اخبار روایت کرده‌اند، او خود این واقعه را پیش بینی کرده بود؛ چنانکه در یکی از کتابهای جفری خود نوشته است: اذا دخل السین فی الشین، ظهر قبر محی الدین. یعنی هرگاه سین (یعنی سلطان سلیم) داخل در شین (یعنی شام) شود، قبر محی الدین آشکار می‌شود.^۱

۲-۱- آثار ابن عربی

شیخ اکبر به طور قطع، بزرگترین عارف همه دوره‌ها و پدیدآورنده جهشی در عرفان اسلامی است.^۲ هانری کربن که درباره فلسفه و عرفان اسلامی ایرانی تحقیقات منصفانه و گسترده‌ای دارد و در احیای آثار فلسفی، عرفانی و معرفی آنها به دنیای غرب خدمات شایسته‌ای داشته است، در تبیین شخصیت ابن عربی می‌گوید: «ما اینک در ساحل دریایی بی پایان گام می‌گذاریم، دامنه کوهی که قله آن در میان ابرها گم شده است... زیرا او یکی از بزرگ‌ترین عرفای اهل شهود همه اعصار بود... فلسفه، کلام و زهد نخستین صوفیان، در کام توفان نوعی الهیات نظری و قدرت شهود بی سابقه فرو رفته‌اند. اینجاست که عصر زرین حکمت عرفانی آغاز می‌شود».^۳

۱. محی الدین عربی، ص ۸۲-۸۳

۲. شهید مطهری در کتاب آشنایی با علوم اسلامی ص ۱۳۱ درباره ابن عربی (ره) می‌نویسد: «محی الدین که احیاناً با نام ابن العربی نیز خوانده می‌شود مسلماً بزرگترین عرفای اسلام است. نه پیش از او و نه بعد از او کسی به پایه او نرسیده است. به همین جهت او را شیخ اکبر لقب داده‌اند. عرفان اسلامی از بدو ظهور قرن به قرن تکامل یافت. در هر قرنی عرفای بزرگی ظهور کردند و به عرفان تکامل بخشیدند. این تکامل تدریجی بود ولی در قرن هفتم به دست محی الدین عربی جهش پیدا کرد و به نهایت کمال خود رسید».

۳. کربن، هانری، تاریخ فلسفه اسلامی، ترجمه جواد طباطبایی، ص ۴۱۴

شهید مطهری (ره) نیز به مناسبت بحث، درباره این شخصیت عظیم چنین می نویسد:
«محمی الدین عرفان را وارد مرحله جدیدی کرد که سابقه نداشت. عرفای بعد از او عموماً ریزه خوار سفره او هستند. محمی الدین علاوه بر اینکه عرفان را وارد مرحله جدیدی کرد یکی از اعجاب روزگار است. انسانی است شگفت و به همین دلیل اظهار عقیده‌های متضادی درباره اش شده است. برخی او را ولی کامل، قطب الاقطاب می خوانند و بعضی دیگر تا سرحد کفر تنزلش می دهند. گاهی ممیت الدین و گاهی ماحی الدین می خوانند.^۱ صدرالمتالهین فیلسوف بزرگ اسلام نهایت احترام و ارزش برای او قائل است. محمی الدین در دیده او از بوعلی سینا و فارابی بسی عظیمتر است.»^۲

ابن عربی، اگر نه همه، دست کم بیشترین موضوعات نظری مربوط به حوزه های تفسیر قران، حدیث، فقه، کلام، تصوف و فلسفه را که اذهان دانشوران مسلمان را به خود مشغول می داشته است، با تفصیل هر چه بیشتر مورد بحث قرار می دهد. او هم به شدت وفادار به سنت و هم فوق العاده نوآور است. آثار وی گنجینه عظیمی از تأملات پربار و خلاقانه او در باب تمام ابعاد نظری اسلام به ما عرضه می دارد و این ادعا که او موثرترین متفکر نیمه دوم تاریخ اسلام است گزاف نخواهد بود. به قول جیمز موریس «آدمی می تواند با تکرار سخن معروف و ایتهد درباره افلاطون- و تقریباً با همان میزان مبالغه- بگوید که تاریخ تفکر اسلامی بعد از ابن عربی را می توان تا حد زیادی مجموعه ای از حواشی بر آثار او تفسیر کرد»^۳

۱. از زمان پیدایش اولین عارفان مسلمان تا کنون، همیشه بدبینی، توهین و تکفیرها نسبت به ایشان وجود داشته و عمده دلیل آن هم ناشی از کج فهمی یا نفهمیدن مطالب بوده است. اگر بپذیریم محمی الدین اولین کسی بوده است که عرفان نظری را به شکلی مدون طراحی نمود، این ظن در حق او قوی تر خواهد بود. ایجاز و اختصار در بیان مطالب، آن هم با پیچیدگی خاص و عبارات مغلق - برای پوشیده بودن از نظر نامحرمان- که به نظر حقیر در کتابت خصوصاً فصوص الحکم از کرامات شیخ اکبر محسوب می شود همه باعث می شود تا گمان و شایعه زنی در حق او بیش از پیش قوت گیرد. ولذا برخی او را کافر نامیده و برخی که با فهم خود مطالب شیخ را منطبق با حقیقت می دیدند، او را ولی یا حتی قطب نامیده اند. نکته‌ای که از این دست موارد دستگیر آدم می‌شود و البته همیشه ذهن مرا به خود مشغول داشته اینکه، به طور قطع می توان حکم کرد که اسلام همیشه درگیر دو قسم افراد بوده و خواهد بود؛ یکی عاقلان بی دین و دیگری دینداران بی عقل. لطماتی که از جانب این دو گروه بر اسلام وارد شده از جانب کفار تا این حد نبوده است.

۲. مطهری، مرتضی، آشنایی با علوم اسلامی، انتشارات صدرا، ۱۳۷۹ش، ج ۲ ص ۱۳۱

۳. نصر، سید حسین و لیمن، الیور. تاریخ فلسفه اسلامی. موسسه انتشارات حکمت. ۱۳۸۶ش، ج ۲ ص ۳۶۶

اما باید توجه داشت که در اینجا با نویسنده ای معمولی و یا فیلسوفی بزرگ روبرو نیستیم بلکه با یک ولیّ خدا مواجهیم که تألیفاتش کمّاً و کیفاً با همه نویسندگان و فلاسفه متفاوت است. به لحاظ کمیّ تنها یک کتابش، یعنی فتوحات مکیه چندین هزار صفحه کتابهای معمولی را در برمی گیرد به نحوی که همه توان و نیروی یک نویسنده متعارف برای نوشتن آن کافی نیست.^۱ و اما به لحاظ کیفی، خود مدعی است که همه آنچه را نوشته به فرمان الهی بلکه به املائی خداوند بوده است. وی در مقدمه فتوحات ابتدا طریق علم آموزی خود را از خداوند طی شعری چنین بیان می کند:

هنگامی که بر کوبیدن در خداوند ملتزم شدم

در حالت مراقبه بودم نه در حالت سهو

تا اینکه جلال وجه او در چشمم ظاهر شد

و ندایی مرا فراخواند و دیگر هیچ

و من علماً بر وجود محیط شدم

پس غیر خدا علم دیگری در قلب من نیست^۲

آنگاه در جای دیگری از فتوحات، به تفاوت شیوه تألیف خویش با سایر نویسندگان چنین اشاره می کند: «تألیفات ما اعم از این کتاب و سایر کتابهایمان از شیوه تألیفات متعارف تبعیت نمی کند و خود نیز مانند نوع مولفان نیستیم. زیرا هر مولفی تحت اختیار خودش است... هر چه را بخواهد القا می کند و هرچه را بخواهد بیان نمی دارد... ما در تألیفاتمان چنین نیستیم... قلبم بر باب حضرت الهی معتکف و مراقب گشایش آن در است در این حالت قلبم فقیر و خالی از علم است.. هنگامی که از ورای آن پرده امری بر قلبم ظهور می کند به امتثال آن مبادرت ورزیده مطابق حدی که مقرر شده به تألیف آن می پردازم.»^۳

۴. Chittick, William C. (۱۹۹۱) , Ibn Arabi and His School in Islamic Spirituality, Manifestations, Ed. By Seyyed Hossein Nasr, New York, Crossroad, ۴۹-۷۹

۲. فتوحات مکیه، ج ۱ ص ۱۰

۳. همان ج ۱ ص ۵۹